

پرستوهای بی سرزمین

عایشه کولین

محمد شریفی کرمان

درباره نویسنده:

عایشه کولین در ۲۹ اگوست ۱۹۴۱ در استانبول ترکیه به دنیا آمد و کار ادبی را با روزنامه نگاری آغاز کرد. او سپس با فیلمنامه نویسی و کارگردانی کارش را ادامه داد و در سال ۱۹۸۴ اولین رمانش را با نام "رو به آفتاب" منتشر کرد. این رمان به عنوان بهترین رمان سال انتخاب شد. وی بعدها همان موفقیت را در سالهای ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ با رمانهای "حضور موفق" و "نامش آیلین" کسب کرد و خود را در زمره نویسندگان موفق کشورش قرار داد. رمان "وداع" نوشته عایشه کولین برنده جایزه رمان سال ۲۰۰۷ ترکیه از سوی اتحادیه نویسندگان شد. عایشه کولین به عنوان پربازآمدترین رمان نویس ترکیه در سال ۲۰۱۱ معرفی شد. "پرستوهای بی سرزمین" آخرین اثر این نویسنده معروف و کهنه کار ترکیه است که در سال ۲۰۱۶ منتشر شده و با استقبال بی سابقه ای روبرو شد.

تقدیم به:

کلمه زیبای انسانیت، عشق و دوستی؛

با امید به دنیای بدون جنگ!

مقدمه مترجم؛

پرستوهای بدون سرزمین، نوشته عایشه کولین، سرگذشت چهار نسل از یک خانواده پزشک آلمانی - یهودی است که بعد از سال ۱۹۳۰ و اوج گرفتن سیاست‌های ضدیهودی هیتلر در آلمان نازی مجبور به فرار از کشور خود شده اند.

گرهاتر اشلیمن پزشک برجسته آلمان - یهودی که برای حفظ جان خانواده خود چاره را در فرار از کشور مادری اش می بیند در اوج درگیری‌ها، بیکاری، مشکلات اجتماعی ناشی از جنگ و تبعیض‌های شدید آن دوران جهان، تلاش می‌کند تا زنده بماند و زندگی کند.

در شرایطی که تمام کشورهای اروپایی از ترس هیتلر به گرهاتر اشلیمن و تمام دانشمندان، اندیشمندان، موزیسین‌ها، پزشکان و ... یهودی پشت کرده بودند؛ جمهوری تازه تاسیس و نوپای ترکیه درهای خود را به روی آنان باز می‌کند.

ترکیه ای که در دوران عثمانی باعث فرار دانشمندان و اندیشمندان بسیاری به اروپا شده و در سایه آن دانشمندان بود که دوره رنسانس در اروپا آغاز می‌شود، این بار از تاریخ درس عبرت گرفته و برای ایجاد یک رنسان جدید این بار در دل آناتولی خیل عظیمی از اساتید دانشگاه یهودی - آلمانی را در خود پناه می‌هد.

پرستوهای بی سرزمین داستان چهار نسل از خانواده یکی از همین اساتید دانشگاه برجسته آلمانی - یهودی است که یک دوران طولانی از ۱۹۳۰ تا ۲۰۱۶ میلادی را در بر می گیرد، داستان، حکایت امیدها، آرزوها، شکست ها، ناکامی ها، عشق ها و دوستی ها، کینه ها و دشمنی هایست که چهار نسل از پرستوهای بی سرزمین را در بر گرفته است. داستان چهار زن متفاوت، قوی و پرشور که وجه مشترک تمامی این چهار زن؛ پرستوی بی سرزمین بودن است. الساء، سوزان، سوده و اسرا، دردهای زندگی خود را با تحولات، درگیری ها، جنگ ها و تمام مشکلات سرزمینی که در آن زندگی می کنند را یک جا به سینه می کشند. پرستوهای بی سرزمین حکایت تمام کسانی است که عشق وطن دارند...

I: پرستوهای بی سرزمین

ایمیل:

۲۵ ژانویه ۲۰۱۶ ساعت: ۲۲:۱۷

آسرای دوست داشتی من؛ نوه عزیز و یکی یه دونه من:

برای اولین بار آزوده خاطر از من رفتی. با واکنشی که شب من از خودم نشان دادم باعث حیرت فراوان تو شد؛ هنگامی که تو در هواپیما به سمت ازبکستان بازگشتن به دانشگاه در پرواز بودی من بسیار فکر کردم. نباید این موضوع ناراحت کننده را دقیقا موقعی که تو عازم سفر بودی مطرح می کردم. چیزهایی که باید در مورد آنان حرف بزیم در این نامه الکترونیکی که با عجله نوشته می شود جای نخواهد گرفت. زمانی که دوباره همدیگر را ملاقات کردیم مفصل در این خصوص گفتگو خواهیم کرد.

آسرای من، باور کن، زمانی که به تو اصرار می کنم تا به انگلیس بروی این کار را فقط و فقط به خاطر راحتی و آسودگی تو می کنم. فکرمی کنی دوست ندارم در سال های آخر عمرم نزدیک من و در کنارم باشی؟ به خصوص این که می دانم تو وطن خود را بی نهایت دوست داشته و عاشق استانبول هستی. ولی متأسفانه در تقدیر ما همواره تغییر مکان دادن وجود دارد. پدر و مادر عزیزم عاشق محل زندگی و وطن خودشان بودند. روزی آمد حتی نتوانستند فوجان های قهوه ای که صبح خورده بودند را

بشورند، خانه شان را پشت سر گذاشته و مجبور به رفتن شدند. پدر و مادرم زمانی که زندگی جدیدشان را در کشور دیگر آغاز کردند تمام خاطرات تلخ را در اعماق ذهنشان مدفون کرده بودند. می خواستند قلب تمیز کودکانشان را بدون کوچکترین کین و نفرتی تربیت کنند. مادرت سالیان درازی دلیل اساسی مهاجرتان به این کشور را اصلاً نفهمید. فکر می کرد که پدر بزرگش به دستور دولتی برای کار در بیمارستان به این کشور آمده و بعد از آن که از استانبول خوشش آمد تصمیم به اقامت دائم در این کشور گرفته است. هرچند در این موضوع حقیقت، سهم بزرگی دارد. برای این که این کشور و انسان هایش را دوست داشتند مدت زمان بسیار طولانی در اینجا ماندند. در آن سال ها اقلیم برای احترام گذاشتن و حرمت قائل شدن به خارجی ها بسیار مساعد بود. هیچ کس در امور دینی دیگران دخالت نمی کردند؛ محاکمه نمی کردند. تعداد بسیار زیادی رم، ارمنی و یهودی در استانبول در کنار ترک های مسلمان آزادانه زندگی می کردند. در آن زمان حتی مسلمانان در کلیساها شمع روشن کرده و مسیحی ها و یهودی ها در امامزاده های مسلمانان حیوان قربانی کرده و در میان نیازمندان پخش می کردند. متأسفانه دیگر شرایط فرق کرده است دخترم. کشوری که صد سال پیش به یهودی هایی که از اسپانیا فرار کرده و خانواده من نیز در دهه سی میلادی میان آنان بوده است؛ آغوش گشوده، دیگر آن کشور سابق نیست. آن روزهای زیبا دیگر تمام شده است. متأسفانه از وقتی که به دین، میکروب سیاست آلوده شد، دین از وسیله ای برای دوستی خارج شده است.

من به آخر خط رسیده ام. زمان برای مهاجرت کردن من بسیار دیر شده است! تو جوانی، این حق توست که در یک کشور آرام زندگی خود را ادامه دهی. بلی می دانم همانطور که گفתי سرزمین تو اینجاست. ولی دیگر در این سرزمین کین، نفرت و خشونت به حد بسیار بالایی رسیده است. منی که مدت زمان زیادی زندگی کرده ام می توانم تکرر تاریخ را مشاهده کنم. بسیار دردناک است که تبعیض، نفرت و

خشونت ما را رها نکرده است. سال ها پیش زمانی که برادرم برای ادامه زندگی به آمریکا رفت او را سرزنش می کردم. ولی او این روزها را پیش بینی کرده بود. اکنون نوبت پرواز کردن، به تو رسیده است. اگر نمی خواهی که یک روز مانند پدر و مادر من تمام زندگی و خانه ات را به درون یک چمدان گذاشته و تقدیرت را با عجله جمع کرده و بروی؛ اکنون که زمان مساعد است برو. یک اندیشمندی که می بایست روشنفکر سرزمینت به حساب بیاید یک تحقیقاتی را آغاز کرده است که مشخص کند درگ های چه کسانی خون یهودی وجود دارد. اگر نوک تیز این تحقیقات بی جا به تو ختم نمی شد به هیچ عنوان این نامه را برایت نمی نوشتم. حق با تو است. بمب ها می توانند در هر کشوری منفجر شوند. بی عدالتی در هر کشوری وجود دارد. ولی در جایی که جنایت هایی که از روی نفرت انجام می شود محاکمه و مجازات نمی شود؛ تو با هویتی که داری نمی توانی در امنیت زندگی کنی. دشمنان یهودی ها با قلبی پراز نفرت در تعقیب آنان هستند. قلبت را می شکنند، شکستگی قلب هیچ زمانی بهبود پیدا نمی کند، قلب شکسته، همواره از درد ناله می کند.

اگر آموزش های کارشناسی را در انگلستان به اتمام برسانی شانس کار پیدا کردن در آینده و حتی اخذ شهروندی را هم به دست خواهی آورد. تنها شرطم برای ارائه هر نوع کمکی که به آن نیاز داری قبول کردن پیشنهادم است. به امید خدا زمانی که با هم ملاقات کردیم چیزهای زیادی وجود دارد که به تو خواهم گفتم. تعطیلات عید را حتماً به استانبول بیا تا حرف بزنیم. تو را به خدا می سپارم یکی به دونه من. مادربزرگی که تو را بی نهایت دوست دارد: سوزی.

باز هم حسرت سهم ما شد

مارس ۱۹۳۳، فرانکفورت

السا در مقابل دری که به اتاق نشیمن باز می شد ایستاده و به خرت و پرت هایی که در شش سال اخیر آن ها را جمع آوری کرده بود نگاه می کرد. برای این که گریه نکند